



تشریح الأبدان

(رساله در تشریح بدن انسان و

کیفیت اوضاع آن)

یوسف بیگ باباپور

تشریح الأبدان و اهمیت آن در تاریخ علم پزشکی

علم کالبدشناسی و کالبد شکافی از دیر باز مساله جنجال برانگیزی بوده است. اغلب ادیان پیشین، با آن به عنوان امری غیر شرعی برخورد کرده‌اند و حتی بعد از ظهور اسلام نیز، مدتی این وضع ادامه داشت و با کسانی که مبادرت به این امر می‌نمودند، به شدت برخورد می‌شد. علاءالدین علی بن ابی الحزم معروف به ابن‌النفیس در تفسیری که بر کالبدشناسی ابن‌سینا نوشته، از این که نمی‌تواند اطلاعات دست اول را در اختیار خواننده بگذارد، عذرخواهی می‌کند. او می‌نویسد: «ممنوعیتی که در قوانین شرعی پیش بینی شده و احساسات محبت‌آمیزی که در وجود ما نهفته است، ما را از مبادرت به کالبد شکافی مانع می‌شود. به این علت است که دوست داریم معلومات خود را درباره اندام‌های داخلی به آنچه پیشینیان ما گفته و نوشته‌اند، محدود سازیم.»^۱

کالبد شکافی بعد از مرگ، به منظور کشف علت مرگ به شدت ممنوع بود و حداکثر کاری که مجاز بود، این بود که ببینند مرگ طبیعی بوده است یا غیر طبیعی. حکایت می‌کنند که جسد یک زندانی که در قصر بغداد به علت سل ربوی در گذشته بود، در معرض امتحان قاضی و اطرافیان او گذاشته شده بود. آنان هم به کشیدن یکی دو تار از موهای ریش او قناعت کرده، گزارش دادند که زندانی به مرگ طبیعی مرده است.^۲

صاحب طبقات الاطباء - که او هم از کس دیگری به نام یوسف بن ابراهیم نقل می‌کند - می‌نویسد:

«یوحنا بن ماسویه، بوزینه ماده‌ای داشت به نام «حماحم» و لحظه‌ای بر فراق آن، آرام نداشت. روزی معتمصم، خلیفه عباسی، را هدایایی آوردند که از آن جمله بوزینه نری بود. خلیفه خواست تا آن بوزینه را با حماحم تزویج کند. یوحنا، از شنیدن این سخن، سخت غمگین گشت و به خلیفه پیام فرستاد که نگهداری من از این بوزینه جز از برای آن است که او تصور

فرموده، همانا من آهنگ آن دارم که وی را تشریح کنم و کتابی بنگارم چنان که جالینوس در تشریح نگاشته است، تا افتخار آن کتاب، امیرالمؤمنین را باشد. چون بوزینه به جسم لاغر بود و رگ‌ها و عصب‌ها و وریدهای آن نازک بودند، امید نداشتیم که تشریح آن مانند تشریح بوزینه‌ی درشت اندام، سودمند و روشنگر باشد. بدین جهت او را نگه داشتیم تا بزرگ شود و تنومند گردد و چون کار این بوزینه به ثمر رسد، امیرالمؤمنین بدانند که برای وی کتابی نبشته باشم که در اسلام هیچ کتاب چنان‌ها نوشته باشند. یوحنا با آن بوزینه چنان کرد که خود می‌خواست و کتابی پدید آورد که نه تنها دوستان بل دشمنان، زبان به آفرین وی گشودند.»^۳

غرض آن که کالبد شکافی در دوره اوایل اسلامی کاملاً مطرود بود و حداکثر کاری که اطباء می‌توانستند انجام دهند، تحقیق و آزمایش بر روی حیوانات و تشریح اعضای آنها بود که آن هم موجب انحرافاتی در این زمینه شد.

در سال ۷۹۸ ه. ق. وقتی منصور بن محمد بن احمد بن یوسف بن فقیه الیاس، رساله خود را در کالبدشناسی به زبان فارسی تألیف و به امیرزاده پیر محمد بهادرخان (مقتول به سال ۸۰۹)، از نوادگان تیمور، تقدیم کرد، پیشرفت بزرگی حاصل آمد. این کتاب در اصل بدون نام است، ولی نسل‌های بعد، آن را تشریح بالتصویر یعنی کالبدشناسی مصور، تشریح البدن، تشریح الابدان، تشریح منصوروی و رساله در تشریح بدن انسان و کیفیت اوضاع آن نامیدند.

چنین تصور می‌رود که عدم مبادرت به تهیه کتاب‌های مصور کالبدشناسی، قبلاً هم ناشی از ممنوعیت آن در اسلام بوده است. در زمان مغول، نسبت به چنین نافرمانی به قوانین شرعی، نفرت کمتری احساس می‌شد.

نمی‌توان یقین داشت که این اثر، قدیمی‌ترین رساله کالبدشناسی

باشد. کتاب منصوری از چندین قسمت تشکیل شده است. قسمت اول، مربوط به شرح تقدیم کتاب و بعد از آن، مقدمه است. پس از آن پنج فصل و یک خاتمه دارد.

مقدمه کتاب خیلی مفصل و کسل کننده است و طبق معمول، شامل یک بحث دینی است درباره حکمت خلقت نوع انسان از طرف خداوند و استدلال بیهوده بر این که چه قسمت از اندام‌های بدن، اول بار در رحم تشکیل می‌شود. با فصل اول، قسمت علمی‌تر آن آغاز می‌شود. استخوان‌ها، تقریباً به طور مفصل مورد گفتگو قرار می‌گیرند و تعداد آنها صرف نظر از استخوان‌های کنج‌دی و لامی ۲۴۸ معرفی می‌شود. این عددی بوده که کالبدشناسان اسلامی عموماً پذیرفته بوده‌اند. سعدی رقم ۲۰۰ را در این زمینه ذکر می‌کند:

دو صد مهره در یک‌دگر ساخته ست

که گل مهره‌ای چون تو پرداخته ست^۴

منصور در فصل دوم به شرح سلسله اعصاب می‌پردازد. کالبدشناسان آن زمان، اعصاب را چیزی شبیه به سرخرگ‌ها و شاه‌رگ‌ها می‌شناختند و این سه را، تنها تشکیلاتی می‌دانستند که به شکل پخش و پراکنده در سراسر بدن یافت می‌شوند. از این رو نتیجه می‌گرفتند که وظایف آنها می‌بایست یکسان باشد. حال که شریان‌ها و وریدها، مجاری تو خالی و منتقل کننده نیرو هستند، یعنی وریدها جوهر طبیعی را از کبد و شریان‌ها، جوهر حیاتی را از قلب انتقال می‌دهند، اعصاب هم باید تو خالی و واسطه انتقال نیرویی باشند و چون آنها از مغز سرچشمه می‌گیرند، پس جوهر ذهنی را از مغز به سایر قسمت‌های بدن می‌رسانند. منصور می‌نویسد که بعضی اعصاب بیش نیستند؛ مانند عصب‌هایی که پیوندگاه بینایی را در مغز به وجود می‌آورند و وظیفه آنها انتقال نیروی بینایی است. بقیه اعصاب، آشکارا خالی به نظر نمی‌رسند ولی حتی از درون اینها هم نیرو عبور می‌کند چنان که «آب از درون گل، و روغن از لابه‌لای بادام می‌گذرد.»

تشریح کلی سلسله اعصاب به خوبی بیان شده است. البته اشتباهاتی هست ولی این اشتباهات را فقط کالبدشناسان نسل‌های بعد می‌توانستند تصحیح کنند. از جمله منصور عقیده داشت که تعداد اعصاب مغزی یعنی اعصابی که از خود مغز سرچشمه می‌گیرند، فقط هفت تا هستند و کالبد شناسان بعدی این رقم را به دوازده افزایش دادند. منصور همچنین الیاف انتهایی نخاع شوکی را عصب واحدی می‌دانست و در نتیجه تعداد اعصاب نخاعی را سی و یک جفت و یک تک می‌شناخت.^۵

فصل سوم کتاب، درباره عضلات است. در این زمان هنوز عضلات نامگذاری نشده بود. لذا منصور در اینجا به شرح کلی ساختمان یک عضله،

معرفی اشکال مختلف آن، به صورتی که با چشم غیر مسلح دیده می‌شود و ذکر تعداد عضلات، اکتفا می‌کند. این قسمت اخیر یعنی تعداد عضلات، همواره مورد اشکال کالبدشناسان عرب بوده است که در تعداد شمارش مجموع عضلات، نظریات مختلفی داده‌اند. ابن سینا مجموع عضلات را ۵۷۰ ذکر می‌کند و اغلب نظریات هم در حوالی همین عدد است.

فصل چهارم، از وریدها و انشعابات آن سخن می‌گوید. منصور در این فصل به طور واضح نظریات ابن سینا را بیان می‌کند. ابن سینا وریدها را مشابه شریان‌ها می‌داند؛ با این تفاوت که از جگر منشاء می‌گیرند و بدون ضربان هستند و برای پخش خون در اندام‌های بدن آفریده شده‌اند. اطباء قدیم معتقد بودند که خون، به نیروی گریز از مرکز در وریدها و شریان‌ها گردش می‌کند و چون به منزله غذا محسوب می‌شود، به تدریج خورده شده، مورد استفاده قرار می‌گیرد. در آن زمان، وریدهای سطحی شناخته شده بودند و در حجامت مورد استفاده قرار می‌گرفتند و درباره وریدهای داخلی اطلاعات چندانی نداشتند. لذا توجه کار ورید از روز اول دشوار بوده است و این، به علت عدم آگاهی اطباء پیشین از تعداد وریدها بوده است که غالباً شمارش آن را زیاد ذکر کرده‌اند. از جمله ورید شریانی است که امروزه ورید ریوی می‌گویند که تعداد آن را در هر سمت بدن دو ورید دانسته‌اند، در حالی که یک ورید بیش نیست. منصور به تقلید از ابن سینا عقیده داشته است که مضاعف بودن رگ‌های ریوی، به علت مضاعف بودن وظایف آنهاست. یعنی باید به منظور تغذیه، خون را هم به قلب و هم به شش‌ها منتقل کنند. بنابر این دوگانه بودن وظایف ایجاب می‌کند که رگ‌ها نیز دوتایی باشند.

موضوع قابل توجه در این فصل مسأله جریان خون وریدی در درون قلب است که قبل از منصور، ابن سینا مفصلاً درباره آن سخن گفته است.^۸ ایشان معتقد بودند که تمامی خون از قلب به شش‌ها می‌گذشته و ضمناً مقداری از آن، از قسمت راست قلب به قسمت چپ آن منتقل می‌شده است. منصور به بطن کوچک مرکزی قلب (که در حقیقت وجود نداشت) نام دهلیز داده است و نیز اظهار می‌دارد که رأس قلب یا استخوان مخصوصی محکم می‌شود.

فصل پنجم این کتاب درباره شرایین و انواع آن است. او در این فصل به انواع سرخرگ‌ها و انشعابات آن با ذکر وظایف هر یک پرداخته است. منصور چون اغلب اطباء پیشین، عقیده داشت که اگر چه سرخرگ‌ها حاوی مقداری خون هستند ولی وظیفه مهم و اصلی آنها انتقال هوا و جوهر حیاتی است. ضربان شریان‌ها را وابسته به ضربان قلب می‌دانستند و نیز معتقد بودند که قلب جدا شده می‌تواند با نظم مخصوص خود بتپد. مدت‌ها پیش از آن، جرجانی بیان کرده بود که اگر قلب یک حیوان را بلافاصله پس

از مرگ آن خارج کنند، در خارج از بدن مدتی به انقباض و انبساط خود ادامه می‌دهد و از این حقیقت به خوبی چنین نتیجه گرفته بود که عامل حیاتی جداگانه‌ای در درون قلب موجود است، و همان وضع را در مورد شرایین نیز صادق دانسته بود:

« باید دانست که حرکات تمام شرایین با حرکات قلب، یکسان و یکنواخت است و وقتی حرکات قلب و حرکات شرایین مقایسه شود، ملاحظه می‌گردد که هیچ نوع تندی یا کندی وجود ندارد؛ بلکه با هم متعادل و هم‌آهنگ هستند زیرا شرایین، انشعاباتی هستند که از قلب سرچشمه می‌گیرند. ولی اگر در عضوی از اعضای بدن، به علت زخم یا سوختگی یا علتی نظیر اینها چرک جمع شود، شریان‌های مجاور این زخم یا سوختگی زودتر و تندتر از ضربان قلب و شریان‌های دیگر می‌زنند. این‌البته ناشی از وضع موجود است زیرا شریان‌های مربوط به اعضای دیگر که وضع آنها همانند وضع قلب است، ضربانشان با حرکات قلب منطبق است. اگر سرخرگ‌ها نمی‌توانستند حرکات خود را به کار ببندازند، آن وقت ضربان شریان‌های یک عضو عفونی با ضربان شریان‌های دیگر تفاوتی نمی‌کرد ولی چون ضربان این شرایین تندتر و بیشتر است، می‌توان مطمئن شد که ضربان شریان‌ها ناشی از خودشان است»^۹.

فصل آخر به چیزی که منصور آن را اعضای مرکب می‌نامد، اختصاص دارد. وی عضو ساده را به عضوی اطلاق می‌کند که کوچکترین واحد آن، عیناً مشابه آن عضو کامل است. مثلاً یک استخوان کوچک به هر حال استخوان است و انشعابات یک شریان هم به صورت شریان نامیده می‌شود. عضو مرکب، عضوی است که نتواند تقسیم شود. مثلاً قلب را می‌توان به بطن‌ها و دهلیزها تقسیم کرد ولی هیچ یک از این قسمت‌ها را نمی‌توان مستقل قلب نامید. بنابراین در این فصل، منصور از قسمت‌هایی گفتگو می‌کند که ما آنها را در برابر دستگاه‌ها «عضو» می‌نامیم. این چنین تمایزی کاملاً قطعی نیست زیرا منصور قسمت‌های مختلف تشکیل دهنده دستگاه‌های کلیوی و تناسلی را در ردیف اعضا مرکب منظور می‌کند.

این کتاب با یک فصل نهایی درباره آبستنی و جنین‌شناسی توسعه می‌یابد.

جنین‌شناسی برای پزشکان آن زمان مسأله فوق‌العاده پیچیده‌ای محسوب می‌شد. آنان از یک طرف، سوابق و نوشته‌های یونانیان را که بیشتر بر تجربیات واقعی استوار بود به ارث برده بودند و از طرفی دیگر به علت مسلمان بودن، به معتقدات قرآنی درباره حیات جنینی تمسک داشتند. تمام نویسندگان عرب بر این مشکلات واقف بودند. علاوه بر اینها اسپرماتوزوئید و تخم هنوز کشف نشده بود و از این رو، روشن است که

ساختن یک فرضیه برای توجیه آبستنی و رشد جنین که بتواند با تمام حقایق و تمام فرضیه‌ها منطبق باشد، یکی از مشکلات بسیار بزرگ به شمار می‌رفت. بنابراین تعجیبی ندارد اگر تمام شرح‌ها و توصیف‌های آنان کمی پیچیده است.

منصور در حقیقت مدعی است که در یک سقط در روز ششم، قلب، کبد و مغز قابل تشخیص است. ولی جرجانی^{۱۰} و بیشتر نویسندگان برای تکمیل جنین طبق مراحلی که در قرآن ذکر شده ۳۰ روز لازم دانسته‌اند^{۱۱}. جنین شناسان پس از این مرحله، از آنچه اتفاق می‌افتد، بی‌اطلاع بودند. منصور، قلب را نخستین عضوی می‌داند که قابل تشخیص بود گرچه ناف اوّلین عضوی است که کامل می‌گردد.

کالبدشناسی منصور را می‌توان نمونه تمام آثار کالبدشناسی که به وسیله نویسندگان اسلامی تألیف شده، محسوب داشت. نشانه تمام این تألیفات، تقلید کورکورانه از نویسندگان یونانی است. توصیف استخوان‌ها و اندام‌ها صورت تقلیدی و یکنواخت یافته و حتی در بسیاری از موارد، عبارات عیناً از کتب قبلی اقتباس و در قالب جملات تازه ریخته شده است. تنها در موارد بسیار استثنایی بوده که نظریات ارسطو و جالینوس در معرض بحث و فحص قرار داده شده است.

کالبدشناسی در آن ایام علمی تلقی نمی‌شد؛ بلکه چنانکه ذکر شد، با توجه به آثار مقدس بیشتر از نظر دینی مورد توجه قرار می‌گرفت. برای ایرانی به مراتب مناسب‌تر بود به جای این که ببیند بدنش واقعاً همان‌طور است که خود شرح می‌دهد به بیان حکمت الهی در خلقت انسان بپردازد. توجیه این مسأله که یک عضو بدن چرا کاری انجام می‌دهد، از توضیح و تشریح چگونگی انجام آن کار مهمتر شمرده می‌شد. فرضیه مزاج‌های انسانی با جوهرهای سه‌گانه آن، بالاترین مقام را در مغز کالبدشناس اشغال می‌کرد و او ناچار بود کشفیات و افکار خود را با آن منطبق کند.

از مزایای دیگری که این رساله دارد، وجود تصاویری است مربوط به هر فصل. این تصاویر کالبدشناسی، در برخی نسخ خطی موجود از این کتاب، معمولاً از پنج عکس تشکیل شده است که در تاریخ پزشکی به ویژه علم کالبدشناسی اهمیت بسیاری دارد. این تصاویر، یک رشته طرح‌هایی هستند که هر کدام یکی از دستگاه‌های مهم بدن را نشان می‌دهد:

اوّلین تصویر، استخوان بندی انسان را از پشت سر نشان می‌دهد. سر خیلی گسترش پیدا کرده است؛ به طوری که صورت به بالا و به پشت نگاه می‌کند و کف دست‌ها رو به پشت سر است. در برخی نسخه‌ها، سیزده دنده در ستون فقرات دیده می‌شود که در نسخه موجود، پانزده پاره است. تصویر دوم، سلسه اعصاب را نمایش می‌دهد. در اینجا نیز تصویر از پشت کشیده شده و سر گسترده است. اغلب اعصاب به رنگ‌های مختلف

جلو ترسیم شده ولی از نشان دادن حدود هر عضله و جهت کشیده شدن ایفای آنها فروگذار گردیده است. این شکل طرحی بیش نیست که این طرف و آن طرف آن، یادداشت‌هایی نوشته شده که تعداد عضلات آن حدود را نشان می‌دهد.

بعضی نسخه‌ها - از جمله در همین نسخه موجود این تصاویر تشریحی، علاوه بر پنج شکل گفته شده - دو و برخی یک شکل اضافی دیگر نیز دارند. یکی از این شکل‌ها، رحم زن بارداری را نشان می‌دهد که در آن، جنین به وضع نمایش ته یا مورب قرار گرفته است. شکل دیگر، بدن یک زن لخت را از جلو نشان می‌دهد و نقطه‌های بزرگ سرخ رنگی در جاهای مختلف بدن او به چشم می‌خورد که نشانگر نقاطی است که برای حجامت مناسب است.^{۱۲}

معروف بودن منصور در عالم غرب، تنها مدیون کالبدشناسی اوست؛ ولی این شخص در ایران به سبب دو تألیف دیگر خود نیز اشتهار دارد. یکی از آن دو به صورت تنها نسخه منحصر به فرد در کلکته موجود است و غیائیه نام دارد و دیگری کتاب بزرگ وی به اسم کفایه مجاهدیه است که در برابر کتاب معروفتر رازی که به همین اسم است، کفایه منصوری نیز نامیده می‌شود. عنوان اول کتاب نمونه‌ای از تجنیس است زیرا از طرفی آن را می‌توان به معنای «کفایت جهد» - احتمالاً برای دانش و تندرستی - گرفت و از طرف دیگر ممکن است به مفهوم «کفایت مجاهد» تعبیر کرد زیرا مجاهدالدین، نام یکی از ولی نعمت‌های او بوده است. این کتاب به سلطان زین‌العابدین کشمیری تقدیم شده است.^{۱۳}

درباره مجموعه خطی موجود

علاوه بر نسخ خطی موجود در کتابخانه‌های مختلف که تاکنون شناسایی کرده‌ایم، یک نسخه خطی از کتاب تشریح الابدان موجود است که متأسفانه صفحه اول آن افتاده است. این نسخه، چنانکه از تاریخ قید شده در اتمام رساله بر می‌آید، به سنه الف اثنا اربعین (۱۰۴۲ ه. ق.) به کتابت «یار حسین بن کمال الدین حسین...» نوشته شده و پایان آن چنین است: «تمت الرساله الشریفه فی تاریخ ذی القعدة یوم الجمعة الی العصر المصیق فی هجره النبویه سنه الف اثنا اربعین کتب العبد الفقیر الحقیق اقل البضاعه یار حسین بن کمال الدین حسین...».

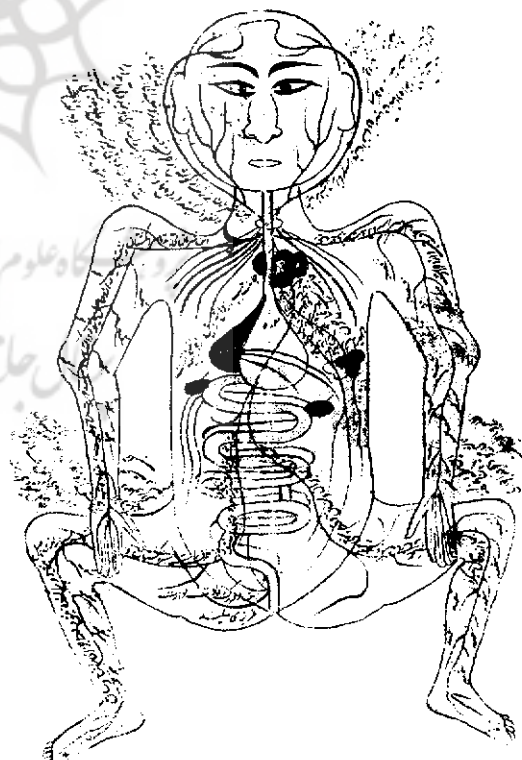
متأسفانه به علت پوسیدگی پایین صفحه، آخر نام کاتب نیز کاملاً معلوم نیست.

این نسخه شامل شش تصویر است و تصویر هفتمی که در نسخ دیگر آمده، در این نسخه نیست.

نشان داده می‌شود. تنه اصلی که به اندام‌های انتهایی می‌رود، به رنگ سیاه و اعصاب کوچکتر، به رنگ قرمز است. در موارد نادر، استخوان به شکل زمینه و به سبز اضافه می‌شود. اعصاب مغزی چنین نمایش داده می‌شوند. یک جفت به بینی می‌رود، یک جفت که به شکل علامت سوآلی است نماینده اعصاب بینایی است، یک جفت به گوش‌ها منتهی می‌شود، چهار جفت اعصاب باقیمانده به ناچار در فضای خارج از مجمله انباشته می‌گردد.

شکل‌های سوم و چهارم، شریان‌ها و وریدها را نمایش می‌دهند. در این دو تصویر، بدن از جلو دیده می‌شود و سر در موقعیت صحیح خود قرار گرفته است. در این تصاویر سعی شده دستگاه گوارش نیز نشان داده شود. در نسخه‌های مختلف این دوشکل، اختلافات قابل ملاحظه‌ای از لحاظ جزئیات موجود است. در مرکز عکس، یک شیء مانند سبز رنگی دیده می‌شود که تصور می‌رود نمایش معده بوده است. دو تکه کوچک سیاه رنگ که در دو طرف انتهایی فوقانی این شکل قرار دارد، جگر نامیده شده و تمامی اطراف آن را نوار کلفت و وسیعی پوشانده است که حجاب حاجز نام گرفته است. دو گلوله کوچک سرخ رنگ هم متصل به اثنی عشر دیده می‌شود که روی آن «راست» و «چپ» نوشته شده و تصور می‌شود نمایش کلیه‌ها بوده باشد. طحال هم در جای صحیح خود نقش گشته ولی روی آن چیزی نوشته نشده است.

شکل پنجم، عضلات را نشان می‌دهد. در اینجا هم، هیكل انسان از



- ۵ - تشریح الابدان (مجموعه خطی). نسخه خطی مکتوب به سنه ۱۰۴۲ ه. ق. مقالات دویم (در ذکر عصب و اقسام او).
 ۶ - قانون در طب، کتاب اول، ص ۴۴
 ۷ - همان، ص ۴۶
 ۸ - همان، ص ۱۴۰ به بعد.
 ۹ - به نقل از تاریخ پزشکی ایران، ص ۳۷۹
 ۱۰ - ذخیره خوارزمشاهی، کتاب دوم، ص ۱۱۰
 ۱۱ - سوره مبارکه حج، آیه ۵
 ۱۲ - درباره این تصویر و توضیحات مربوط به آن ر.ک. تاریخ پزشکی ایران، ص ۳۸۹.

۱۳ - این کتاب اول بار در لکنه‌و به سال ۱۸۷۳ م. چاپ شده و یک بار هم در هندوستان به همراه رساله چوب چینی به صورت چاپ سنگی به طبع رسیده است و کتاب رساله چوب چینی به صورت سنگی به طبع رسیده است و کتاب تشریح الابدان نیز در لکنه‌و به سال ۱۲۶۴ ه. ق. به صورت سنگی چاپ شده است.

منابع و ماخذ

- ۱ - قرآن کریم.
- ۲ - بوستان سعدی، به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۲
- ۳ - تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات فردوسی، چاپ ششم، تهران، ۱۳۶۹، جلد ۴.
- ۴ - تاریخ پزشکی ایران در سرزمین‌های خلافت شرقی، سیریل الگود، ترجمه دکتر باهر فرقانی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۱.
- ۵ - تاریخ دامپزشکی و پزشکی ایران، جلد دوم (دوران اسلامی)، دکتر حسن تاجبخش، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۵.
- ۶ - تاریخ طب در ایران پس از اسلام، دکتر محمود نجم آبادی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۵.
- ۷ - ذخیره خوارزمشاهی، اسماعیل جرجانی، (کتاب دوم) به اهتمام محمد تقی دانش پژوه و ایرج افشار، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۵۲.
- ۸ - طبقات الاطباء و الحکمه سلیمان بن حسام الاندلسی (ابن جُلجل)، ترجمه سید محمد کاظم امام، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۴۹.
- ۹ - قانون در طب، شیخ الرئیس ابوعلی سینا، ترجمه عبدالرحمان شرفکندی، انتشارات سروش، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۰.
- ۱۰ - مجموعه خطی، شامل رساله در تشریح بدن انسان (تشریح الابدان)، مکتوب به سال ۱۰۴۲ ه. ق. به همراه (زبده قوانین العلاج)، مکتوب به سال ۱۱۱۰ ه. ق. متعلق به کتابخانه خصوصی.

به همراه این رساله، نسخه دیگری با عنوان زبده قوانین العلاج موجود هست که مؤلف آن « محمد بن علاء الدین بن هیبت الله السبزواری المدعو به غیاث المتطبب » است که در سنه احدی و سبعین و ثمان مائه هجریه (۸۷۱ ه. ق.) نوشته شده است و کتابت آن در سنه عشر و مائه بعد الالف (۱۱۱۰ ه. ق.) صورت گرفته است و کاتب، نامی از خود نبرده است. کتاب زبده قوانین العلاج به صورت فرهنگی الفبایی است؛ شامل نام گیاهان دارویی و برخی داروهای مفردی دیگر با ذکر خاصیت هر یک از آنها و در آخر به تجویز چند نسخه دارویی پرداخته است. این کتاب، از نظر ساختاری شباهت بسیار زیادی با تحفة المؤمنین حکیم مؤمن دارد. اما با توجه به تاریخ تألیف آن می‌توان به اهمیت کتاب پی برد؛ زیرا هم قدمت آن به دو قرن پیشتر از تحفه می‌رسد و هم احتمال دارد یکی از منابع حکیم مؤمن در تألیف تحفه، همین کتاب زبده قوانین العلاج باشد؛ اما فعلاً این فرضیه‌ای بیش نیست و در صورت یافتن شواهدی دال بر این ادعا به بحث آن خواهیم پرداخت.

برخی واژه‌هایی که در این کتاب آمده، در نوع خود بی‌نظیر و از حیث لغت‌شناسی قابل توجه است. در صورت اطلاع از نسخه یا نسخ دیگری از این کتاب، به تفصیل نسبت به معرفی آنها اقدام خواهد شد.

نسخ خطی موجود از کتاب تشریح الابدان

- ۱- نسخه خطی اصل در کتابخانه ملی پاریس، به شماره ۱۵۵۵.
- ۲- نسخ خطی در کتابخانه ملی ملک (وابسته به آستان قدس) با عنوان تشریح الابدان چهار نسخه خطی به شماره‌های:
 الف) ۴۳۸۶ کتابت شده به سال ۱۰۴۸ هجری قمری
 ب) ۴۵۱۷ کتابت شده به سال ۱۱۷۰ هجری قمری
 ج) ۶۰۰۰ کتابت شده به سال ۱۰۹۰ هجری قمری
 د) ۴۷۸۶ کتابت شده در قرن سیزدهم هجری قمری
- ۳- نسخه خطی موجود در دست، کتابت شده به سال ۱۰۴۲ هجری قمری، مصور و صفحه اول آن افتاده است.
- ۴- میکروفیلم (کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران)، با عنوان تشریح ابدان به شماره ف ۲۰۷۱، آستان قدس ۸۷۴۲.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- تاریخ پزشکی ایران و سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۳۶۸
- ۲- همان، ص ۳۶۸
- ۳- طبقات الاطباء، ج ۱، ص ۱۷۸
- ۴- بوستان سعدی، باب هشتم، ص ۱۷۲